



دکتر احمد زارعان

استادیار دانشکده و پژوهشکده مطالعات بین‌الملل دانشگاه جامع امام حسین (ع)

همکار در مرکز مطالعات آمریکا

## الزامات سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران در قبال خروج آمریکا از افغانستان

گسترش دموکراسی، تروریسم را تضعیف کرده و به منافع آمریکا خدمت می‌کند. سوم، ایالات متحده در صورت لزوم، یک جانبه عمل می‌کند. چهارم، ایالات متحده از موقعیت برتری بلامنازع خود، محافظت خواهد کرد.

در سال ۲۰۰۲، جورج بوش در سخنرانی خود در آکادمی نظامی ایالات متحده آمریکا، معروف به وست پوینت در جمع فارغ‌التحصیلان این آکادمی، رسماً از دکتترین جنگ پیش‌دستانه خود رونمایی کرد. وی در این سخنرانی تصریح کرد: «پیروزی در جنگ با تروریسم در حالت دفاعی، به دست نخواهد آمد. ما باید نبرد را به سمت دشمن ببریم، نقشه‌های او را مختل کنیم و با بدترین تهدیدها قبل از ظهور مقابله کنیم. در دنیایی که ما وارد آن شده‌ایم، تنها راه امنیت، عمل است و این ملت، عمل خواهد کرد». اساس دکتترین جورج بوش، بر یک جانبه‌گرایی استوار است. در این چارچوب، آمریکا حق دارد در راستای امنیت، اهداف و منافع خود، در مورد مسائل مهم بین‌المللی، به تنهایی

از آنجایی که رویدادها ممکن است که تأثیرات عمیقی بر نظام بین‌الملل از خود بر جای بگذارند و منشأ تحولات باشند، در این یادداشت تلاش خواهد شد، ضمن بررسی حمله آمریکا، به موضوع «الزامات سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران در قبال خروج آمریکا از افغانستان» پرداخته شود.

برخی از رویدادها، تأثیرات عمیقی بر نظام بین‌الملل از خود، بر جای گذاشته و منشأ تحولات عمیقی شده است. حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، در زمره این رویدادها قرار می‌گیرد. در این حادثه، ۱۹ نفر از اعضای سازمان القاعده که ۱۵ نفر از آن‌ها، تابعیت سعودی داشتند، پس از ربودن ۴ هواپیما، حملاتی را علیه ایالات متحده آمریکا در داخل خاک این کشور سازمان‌دهی کردند. پس از حملات ۱۱ سپتامبر، جورج بوش، رئیس‌جمهور آمریکا، دکتترین خود را حول چهار محور اصلی ارائه کرد؛ اول اینکه جهان، به شدت تهدیدکننده است، زیرا اتحاد تروریست‌ها و دولت‌های سرکش، می‌تواند صدمات غیرقابل محاسبه‌ای را به ایالات متحده وارد کند. دوم،

تصمیم بگیرد و عمل کند. مشروع دانستن حملات پیشگیرانه، یکی دیگر از گزاره‌های دکترین بوش پسر است که در چارچوب یک جانبه‌گرایی مطرح شد. بوش با اتکا بر این گزاره که «اگر با ما نیستید، علیه ما هستید»، تلاش کرد تا مرزهای دوستی و دشمنی کشورها با ایالات متحده را بیش از پیش، برجسته و پررنگ کند. دکترین اتخاذ شده توسط بوش، دکترینی یک جانبه‌گرا، فعال، تهاجمی و متناسب با مختصات فکری نئومحافظه‌کاران آمریکایی است. اگرچه دکترین جنگ پیش‌دستانه در واکنش به حوادث ۱۱ سپتامبر مطرح شد، اما این دکترین با جهان ایدئال آمریکایی‌ها در دوران پسا جنگ سرد و توصیه‌های استراتژیست‌های آمریکایی سازگار بود.

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و نظام دوقطبی در عرصه بین‌الملل، آمریکایی‌ها برای تداوم هژمونی جهانی خود، به دشمنان جدیدی نیاز داشتند تا به بهانه مبارزه با آن‌ها، حضور و نفوذ نظامی، امنیتی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود در

حوزه‌های مختلف ژئوپلیتیکی جهان را توجیه کنند. حادثه ۱۱ سپتامبر، این ظرفیت را داشت که مبارزه با اسلام و اسلام‌گرایی را جایگزین مبارزه با کمونیسم کند و حضور آمریکا در یکی از استراتژیکی‌ترین مناطق جهان را توجیه کرده و تداوم ببخشد. براساس این دکترین، افغانستان در سال ۲۰۰۱ و عراق در سال ۲۰۰۳ اشغال شدند. آمریکایی‌ها از این دکترین، اهداف دیگری را نیز دنبال می‌کردند؛ از طریق این دکترین، امکان نابودی بازیگران دولتی و غیردولتی مخالف آمریکا فراهم می‌شد. آمریکایی‌ها از طریق اشغال افغانستان و عراق و تنگ کردن حلقه محاصره ژئوپلیتیکی جمهوری اسلامی ایران، درنهایت، هدف نابودی جمهوری اسلامی را در سر می‌پروراندند.

آمریکایی‌ها اگرچه افغانستان و عراق را به سرعت اشغال نموده و خیلی زود به اهداف نظامی خود، دست پیدا کردند اما در ادامه، روندها به نفع آن‌ها پیش رفت. در عراق، از یک سو بزرگ‌ترین دشمن ایران در منطقه، یعنی

رژیم بعث به رهبری صدام، ساقط شد و از سوی دیگر، جریان‌های اسلام‌گرای نزدیک به ایران، به محور سیاست و حکومت تبدیل شدند. در افغانستان نیز آمریکایی‌ها، متحمل هزینه‌های سنگینی شدند و نتوانستند پروژه دولت - ملت‌سازی را مطابق اهداف و برنامه‌های خود پیش ببرند. درنهایت، در اوت ۲۰۲۱، درحالی‌که آمریکا همه نظامیان خود را از افغانستان خارج کرده بود و در شرایطی که بیشتر رهبران سیاسی افغانستان از کشور فرار کرده بودند، طالبان توانست حاکمیت خود را بر کل افغانستان، محقق و تشکیل امارت اسلامی افغانستان را اعلام کند. پیش از این، در ۲۹ فوریه ۲۰۲۰، توافقنامه صلح میان ایالات متحده آمریکا و طالبان در دوحه قطر امضا شد. کاهش تعداد نیروهای نظامی آمریکا و ناتو مستقر در افغانستان و درنهایت، خروج کامل آن‌ها در یک بازه زمانی ۱۴ ماهه، تبادل زندانیان و توقف حملات طالبان علیه نیروهای نظامی آمریکا و ناتو، برخی از مفاد این توافقنامه بود. با خروج کامل نیروهای ائتلاف به

رهبری آمریکا از افغانستان پس از ۲۰ سال اشغالگری، این کشور به نقطه صفر یعنی شرایط سال ۲۰۰۱ بازگشته و گویی حضور آمریکا در افغانستان و تحمیل هزینه‌های هنگفت به ملت افغانستان، هیچ دستاوردی در پی نداشته است. در حالی که آمریکا در سال ۲۰۰۱ با هدف براندازی حکومت طالبان، به افغانستان حمله کرد و پس از ۲۰ سال، طالبان مجدداً حکومت را در اختیار گرفت.

در مورد علل خروج آمریکا از افغانستان پس از ۲۰ سال و تحویل این کشور به طالبان، تحلیل‌ها و دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. برخی معتقدند با توجه به رشد اقتصادی شتابان چین و سر برآوردن روسیه جدید از ویرانه‌های اتحاد شوروی، آمریکایی‌ها سیاست تمرکز بر قبای جدید و کاهش هزینه در سایر مناطق ژئوپلیتیکی از جمله خاورمیانه را اتخاذ کرده‌اند تا با تمرکز بیشتری به مهار روسیه و چین بپردازند. برخی دیگر معتقدند که آمریکا با خروج از افغانستان، این کشور را به یک بازیگر آشوب ساز، تحویل داده است؛ بازیگری که می‌تواند مسلمانان روسیه، چین

و حتی اهل سنت ایران را علیه دولت‌های این کشورها، تحریک کند، هزینه‌های امنیتی آن‌ها را افزایش دهد و در روند قدرت‌افزایی‌شان، اختلال ایجاد کند. فارغ از انگیزه آمریکایی‌ها در بازگرداندن افغانستان به نقطه صفر، جمهوری اسلامی ایران، باید متناسب با شرایط و واقعیات جدید، سیاست منطقه‌ای کارآمدی را با هدف به حداکثر رساندن منافع و مقابله مؤثر با تهدیدها اتخاذ کند. برخی از واقعیات‌های جدید عبارت‌اند از:

- طالبان که علی‌الارض، حکومت و حاکمیت افغانستان را در دست دارد، یک واقعیت غیرقابل انکار در افغانستان است و نباید انکار یا نادیده گرفته شود؛

- طالبان مورد حمایت بخش مهمی از مردم افغانستان، به‌ویژه پشتون‌ها قرار دارد؛

- طالبان یک گروه قومی - مذهبی است که در چارچوب منافع و مصالح قومی (پشتون)، مذهبی (اهل سنت) و گفتمانی (اسلام‌گرای دیوبندی) خود کنشگری می‌کند؛

- طالبان امروز با طالبان سال ۲۰۰۱ و با سایر نحل‌های سلفی،

تفاوت‌های اساسی دارد و به هیچ وجه، رویکرد تکفیری ندارد؛

- طالبان به دنبال تشکیل امارت اسلامی در داخل مرزهای افغانستان است و در حال حاضر، گفتمان فراملی ندارد؛

- طالبان به دنبال به رسمیت شناخته شدن توسط بازیگران مهم منطقه‌ای و بین‌المللی از جمله جمهوری اسلامی ایران است. به همین دلیل، به صورت بالقوه از انگیزه لازم برای معتبر شناختن و رعایت هنجارها و قواعد منطقه‌ای و بین‌المللی برخوردار است؛

- طالبان از سوی برخی دولت‌های منطقه، حمایت می‌شود و در اتخاذ سیاست داخلی و خارجی، منافع آن‌ها را در نظر می‌گیرد؛
- در افغانستان، بازیگران داخلی و خارجی متعددی فعال هستند که هرکدام، اهداف و منافع خود را تعقیب می‌کنند؛

- خروج آمریکا از افغانستان به خلأ قدرت در این کشور، منجر شده است، به نحوی که همه قدرت‌ها و بازیگران منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای، به دنبال پر کردن این خلأ هستند؛

- شرایط جدید به صورت توأمان واجد فرصت‌ها و تهدیدهایی برای جمهوری اسلامی است و نگاه صرفاً تهدید محور یا فرصت محور به شرایط جدید، اهداف و منافع ملی جمهوری اسلامی ایران را تأمین نخواهد کرد.

سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران، ضمن رعایت سه اصل عزت، حکمت و مصلحت، باید با توجه به واقعیت‌های جدید افغانستان و رعایت اصول و اهداف ذیل تنظیم شود:

- افغانستان به محلی برای اقدام علیه امنیت ملی و امنیت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران و متحدانش تبدیل نشود؛

- حکومت افغانستان به قوانین و حقوق بین‌المللی در قبال ایران و توافقنامه‌ها و معاهده‌های دوجانبه بین ایران و افغانستان (مانند معاهده حقابه رود هیرمند) پایبند باشد؛

- حقوق اقلیت‌های قومی و مذهبی در افغانستان، رعایت شود و آن‌ها در حکومت، مشارکت داده شوند؛

- روندهای افغانستان، به گونه‌ای مدیریت شود که این کشور در معرض جنگ داخلی قرار نگیرد؛

- با توجه به اشتراکات تاریخی، مذهبی، فرهنگی و تمدنی دو کشور ایران و افغانستان و وزن منطقه‌ای بالای جمهوری اسلامی ایران، حکومت افغانستان در تنظیم سیاست خارجی خود نسبت به دولت‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای در حوزه‌های مختلف سیاسی، دفاعی-امنیتی، اقتصادی، فرهنگی و غیره و در برقراری روابط با آن‌ها، اصل توازن را رعایت کند.

با عنایت به واقعیت‌های افغانستان و با توجه به اصول و اهداف جمهوری اسلامی ایران، اگر سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران در قبال افغانستان در چارچوب سیاست همسایگی طراحی شود، فرصت‌ها مورد بهره‌برداری بهتر و تهدیدها نیز به شکل مؤثرتری دفع خواهند شد. سیاست همسایگی، مفهومی فراتر از حسن هم‌جواری است که یک مفهوم عمده‌تاً حقوقی به شمار می‌رود. سیاست همسایگی، عبارت است از استفاده هوشمند و هدفمند از فرصت‌هایی که جغرافیای همسایگی را در اختیار قرار می‌دهد و مدیریت و دفع

تهدیدهایی که این جغرافیا ایجاد می‌کند. در این راستا، تقویت تعاملات و تفاهم‌های چندجانبه، ارتقای اعتماد متقابل، گفتگو، تفاهم، همکاری و همبستگی، مطمحنظر است.

همان‌طور که اشاره شد، اولاً شرایط جدید افغانستان، واجد فرصت‌ها و تهدیدهای معتنا به است. ثانیاً در افغانستان، بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای متعدد، کنشگری می‌کنند که هر کدام قصد دارند، خلأ ناشی از خروج آمریکا از افغانستان را پر کنند. در چنین شرایطی، سیاست همسایگی در دو وجه، می‌تواند در دستور کار قرار گیرد. از یک سو در تنظیم روابط با افغانستان و از سوی دیگر در تنظیم روابط با همسایگان افغانستان در موضوع افغانستان. پاکستان، چین، تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان به همراه ایران، همسایگان افغانستان را تشکیل می‌دهند. محیط افغانستان، واجد فرصت‌ها و تهدیدهایی برای این کشورها است و همسایگان افغانستان، همگی به دنبال حداکثری کردن منافع خود در افغانستان



هستند؛ بنابراین، ایجاد مفاهمه در زمینه انتفاع متوازن همه کشورهای همسایه افغانستان از فرصت‌ها و درک مشترک آن‌ها، از تهدیدهای موجود در محیط افغانستان، می‌تواند نتیجه یک سیاست منطقه‌ای مناسب در قبال این کشور براساس اصول و مبانی سیاست همسایگی باشد. پاکستان و چین، دو بازیگر مهمی هستند که در صورت همکاری سازنده آن‌ها در سیاست همسایگی، نتایج مطلوب در دسترس‌تر خواهد بود. برگزاری اجلاس همسایگان افغانستان که دور اول آن در پاکستان و دور دوم آن در آبان ۱۴۰۰ در تهران برگزار شد، گام مهمی در تحقق

سیاست همسایگی است که باید با جدیت بیشتری پیگیری و نتایج آن عملیاتی شود. نکته مهم دیگری که باید به آن اشاره کرد، این است که در سیاست همسایگی مستقیم با پاکستان و ترکمنستان، سیاست همکاری‌های راهبردی با چین و سیاست روابط سازنده با سایر کشورهای همسایه افغانستان، موضوعات افغانستان و منافع و ملاحظات جمهوری اسلامی ایران در این کشور، باید به محور گفتگو و مفاهمه تبدیل شود. به‌عنوان مثال، با توجه به اهمیت و جایگاه افغانستان در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، توجه به منافع و اهداف جمهوری

اسلامی ایران در افغانستان، باید به یکی از محورهای موضوعات شراکت و همکاری راهبردی جمهوری اسلامی ایران و چین تبدیل شود. در پایان، ذکر این نکته ضروری است که همکاری سازنده کشورهای همسایه افغانستان و تشریک مساعی آن‌ها در موضوعات راهبردی، فضای کنشگری بازیگران فرا حوزه‌ای و فرا منطقه‌ای در افغانستان را -که ممکن است اقدامات مخرب آن‌ها، موجب بی‌ثباتی افغانستان و تسری این بی‌ثباتی به کشورهای منطقه شود- محدود خواهد کرد.